گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید مدافع حرم صیاد خدایی

حاج صیاد در جبهه‌ها قد کشید و بزرگ شد

برادرم علاقه زیادی به حاج قاسم و شهید حاج امینی داشت. عکس پیکرش را که دیدم یاد شهید حاج امینی افتادم

■ علیرضا محمدی

بعدازظهر روز اول خرداد ۱۴۰۱ در خیابان مجاهدین اسلام صدای شلیک چند گلوله به گوش رسید. ساعاتی بعد خبر آمد که یک رزمنده مدافع حرم به نام «صیاد خدایی» از سوی عوامل رژیم صهیونیستی به شهادت رسیده است. نام صیاد خدایی تا زمان شهادتش برای ما آشنا نبود. مثل شهید محسن فخری‌زاده یا مجاهدان دیگری که سال‌ها در گمنامی جهاد کردند و تنها «شهادت» نام و خدمات‌شان را از مظلومیت و گمنامی خارج کرد. وقتی با برادر بزرگ‌تر شهید خدایی تماس گرفتیم تا این رزمنده گمنام را بیشتر بشناسیم، از زخم زبان‌ها و شایعاتی گلایه کرد که برخی جریان‌های معاند در خصوص دارایی‌های این شهید مطرح کرده‌اند. با قادر خدایی ساعتی گفت‌وگو کردیم تا زندگی صیاد را از سال‌ها قبل از عصر روز اول خرداد ۱۴۰۱ مرور کنیم.

امیررضا هقدم | پایگاه خبرنگاران

نام شهید را بعضی جاها حسن و بعضی جاها صیاد ذکر کرده‌اند، اسم اصلی‌شان چه بود؟

فامیلی ما خدایی است و نام ایشان هم «صیاد» بود. «حسن» لقب یا به نوعی اسم مستعار برادرم بود. از این اسم‌های مستعار در طول خدمتش زیاد داشت. یادم است مقطعی که ایشان مناطق مرزی پیرانشهر، سردشت و... مسئولیت‌هایی داشت و آنجا خدمت می‌کرد، یک‌بار که به دیدنش رفتم، خودش با ماشین دنبالم آمد و اولین حرفی که زد گفت اینجا مرا به نام کشوری می‌شناسند. مبادا اسم اصلی‌ام را صدا بزنی. اخوی هم مثل خیلی از بچه‌های رزمنده در مناطق عملیاتی و جاهایی که نیاز بود اسم مستعارهایی برای خودش داشت.

اصالتاً اهل کجا هستید و شهید متولد چه سالی بود؟

مرحوم پدرمان اصالتاً اهل یکی از روستاهای اطراف میانه است. اما ۶۰ سال پیش به میانه کوچ می‌کند و در «تازه کند» که پایین شهر میانه و نرسیده به راه‌آهن این شهر است، ساکن می‌شود. حاج صیاد و من و همه بچه‌های خانواده متولد همانجا هستیم. همین الان هم خانه پدری و تنها خواهرمان در میانه است. باقی که پنج پسر هستیم به تهران و مناطق دیگر رفتیم. حاج صیاد ته تغاری خانواده‌مان بود. در شناسنامه‌اش نوشته که متولد سال ۱۳۵۱ است، اما زمانی که می‌خواست به جبهه برود سن کمش باعث می‌شد او را اعزام نکنند، شناسنامه‌اش را دو، سه سال بزرگ‌تر کردیم تا بتواند اعزام بگیرد.

یعنی برادرتان در جبهه‌های دفاع مقدس هم حضور یافته بود؟

بله، اواخر دفاع مقدس توانست به جبهه برود. از همان زمان رفت که رفت! کمی بعد عضو سپاه شد و مدتی در شمالغرب و همان مناطق پیرانشهر، سردشت، مریوان و... بود. بعد هم که مأموریت‌های مختلف می‌رفت و کمتر او را می‌دیدیم. حاج صیاد در سن کم رخت رزم به تن کرد. حتی دیپلمش را در جبهه و مناطق عملیاتی گرفت. (بعدها درسش را در مقاطع عالی ادامه داد.) سه دهه است که ما او را یک دل سیر ندیدیم. حاج صیاد در جبهه‌ها قد کشید و بزرگ شد.

اتفاقاً یکی از سؤالاتم درباره مأموریت‌های ایشان و نبودن‌هایش بود، چند وقت یک‌بار او را می‌دیدید؟

خب سابقه جهادی ایشان بالای ۳۰ است. به نظرم ۳۲ سال سابقه خدمت در سپاه را دارد. از زمان اعزامش به جبهه که اواخر دفاع مقدس بود تا چند روز پیش که شهید شد، بیش از سه دهه می‌گذرد، در تمام این سال‌ها یا در مناطق مرزی خدمت کرد یا به عنوان مدافع حرم مأموریت‌های برون مرزی داشت. همین چند وقت پیش که او را دیدم، گفتم اخوی معلوم است اصلاً کی هستی و کی نیستی؟ خندید و گفت به هرحال وظایفی دارم و باید انجام بدهم. خیلی وقت‌ها که مأموریت بود و دلتنگش می‌شدیم چون نمی‌دانستیم کجاست و شماره‌ای از او نداشتیم، خانه‌شان زنگ می‌زدیم یا از پدرخانمش سراغش را می‌گرفتیم. یک عمر رزمنده بود و مزدش را هم با شهادت گرفت.

خبر داشتید به عنوان مدافع حرم چه مسئولیت‌هایی دارد و چه کارهایی انجام می‌دهد؟

یک اخلاقی که حاج صیاد داشت و به لحاظ کاری هم لازم بود، هیچ حرفی از مأموریت‌هایش نمی‌زد. از قدیم همین طور بود. از همان زمان که در پیرانشهر خدمت می‌کرد درباره کارش تودار بود. وقتی اتفاقی می‌افتاد یا مجروح می‌شد تازه آن موقع ما متوجه می‌شدیم به منطقه خطرناکی رفته است.

قبل از شهادت، مجروح هم شده بودند؟

بله، حاج صیاد هم زمان جنگ و هم بعد از آن مجروح شده بود. بار آخر در اوج دوران کرونا بود. همین اواخر، ترکشی به گردنش خورده بود. طبق معمول به ما نگفت که کجا این اتفاق برایش افتاده است. خلاصه رفت بیمارستان بستری شد و دکترها ترکش را از گردنش خارج کردند اما در همان بیمارستان کرونا گرفته بود. وقتی به خانه آمد خیلی طول نکشید که دوباره به خاطر بیماری کرونا بستری شد. بیماری‌اش خیلی هم سخت بود. می‌خواستم پیشش بروم و اگر شد از او مراقبت کنم، ولی گفت شما راننده سرویس هستی، با دانشجوها و مردم سر و کار داری، راضی نیستم به خاطر من تو هم کرونا بگیری و احیاناً آن را به دیگران منتقل کنی.

یک مقدار به عقب‌تر برگردیم، حاج صیاد در چه خانواده‌ای رشد کرده بود، غیر از ایشان برادران دیگر هم به جبهه رفته بودند؟

ما یک خانواده مذهبی و روستایی هستیم. با شهید پنج برادر و یک خواهر بودیم که همه برادرها در دفاع مقدس به جبهه رفتیم. من و یکی از برادرهایم مجروحیت داریم. خود حاج صیاد هم مجروح جنگ بود اما اجازه نمی‌داد نه خودش و نه ما دنبال بحث جانبازی و این چیزها برویم. من زمانی مدارک ایثارگری‌ام را آماده کرده بودم. ولی اخوی گفت کاری که برای خدا انجام گرفته، به درصد و این چیزها نیاز ندارد. پدرمان که سال ۸۸ به رحمت خدا رفت، یک روستایی زحمتکش بود. مادرمان هم که دو، سه سال پیش فوت کرد، سیده بود. پدرشان (پدربزرگ مادری‌مان) روحانی بودند. شنیده‌ام ایشان با امام خمینی هم مراوداتی داشتند.

اشاره کردید که شهید خدایی اجازه نمی‌داد دنبال درصد جانبازی بروید، از این حیث چطور روحیاتی داشتند؟

شاید باور نکنید که ایشان هیچ وقت ولو به قدر یک توصیه ساده از موقعیتش استفاده نکرد. الان برخی افراد و جریان‌ها می‌گویند که شهید خدایی چند خانه داشت یا حتی می‌گویند برادر بزرگ‌ترش که من باشم «سردار خدایی» است و صاحب یک شرکت اتوبوسرانی! در حالی که من راننده سرویس یکی از دانشگاه‌ها هستم. ۴۰ سال است روی جاده کار می‌کنم. فقط چند سال در محور میانه- تبریز کار می‌کردم. بعد از چند سال کار کردن یک اتوبوس کهنه دارم که به دلیل ازدواج دخترهایم که دو تا از آنها به فاصله کمی به خانه بخت رفتند، می‌خواستم همین اتوبوس را هم بفروشم. اصلاً نظامی نبوده و نیستم که الان می‌گویند سردار خدایی! بیایند در محل زندگی‌مان جاده ساوه یا خط میانه و تبریز از قدیمی‌ها بپرسند که من چه کاره هستم. یا بروند از خانه و زندگی شهید خدایی تحقیق کنند. ایشان حتی خانه از خودش نداشت. آن خانه‌ای که مقابلش ترور شد، خانه استیجاری ایشان است. همان ماشین پراید هم برای خودش نبود مربوط به محل کارش بود. یک ماشین داشت که موقع ارزانی فروخت و تا خواست ماشین بخرد قیمت اتومبیل بالا رفت و دیگر نتوانست ماشین بخرد. مدت‌ها با موتور تردد می‌کرد. به تازگی دوستانش گفته بودند از ماشین اداره استفاده کند که در همان اتومبیل پراید هم ترور شد و به شهادت رسید.

> برادرم به شهید امیر حاج امینی که از شهدای دفاع مقدس هستند علاقه زیادی داشت. حتماً می‌دانید که تصویر پیکر خونین این شهید بسیار معروف است. حاج صیاد همین تصویر را قاب کرده بود و گاهی با آن درد دل می‌کرد

چطور برادری برای شما بود؟ از خصوصیات اخلاقی‌اش بگویید.

عرض کردم مادرمان حدود سه سال پیش به رحمت خدا رفت. ایشان دیابت داشت و یکی دو سالی بیماری‌شان طول کشید. اواخر از میانه به خانه ما آمده بود و پیش ما می‌ماند. حاج صیاد هر وقت از مأموریت یا سر کار برمی‌گشت، اولین کارش این بود که به خانه ما می‌آمد و دست مادرمان را می‌بوسید. از او می‌خواست هر کاری دارد به خودش بگوید تا انجام دهد. می‌گفتم حاجی شما مشغله زیاد داری، نیازی نیست هر روز خسته و کوفته بیایی و به مادر سر بزنی. کاری هم داشته باشد خودم انجام می‌دهم اما دلش راضی نمی‌شد و تا فرصتی پیش می‌آمد سریع خودش را به خانه ما می‌رساند. من هیچ وقت حاج صیاد را بدون وضو ندیدم. نماز شب می‌خواند و حال و هوای دیگری داشت. اخلاقش مثل بسیجی‌های دوران جنگ بود. چند ماه پیش که عروسی دخترم بود، حاجی آمد و چون به هرحال در عروسی‌ها سر و صدایی به پا می‌شود، همان پایین تالار ایستاد و بالا نیامد. گفت می‌دانی که من اهل شاباش و این چیزها نیستم، ولی به جایش کادویی آورده‌ام تا به عروس خانم بدهی. عجیب به رعایت حلال و حرام تأکید داشت. خانه هر کس نمی‌رفت و هرجایی دست به غذا نمی‌برد. خانه شهدا یکی از معدود جاهایی بود که حاجی می‌رفت و سر سفره خانواده شهدا می‌نشست.

به شهید خاصی علاقه داشتند؟ ارتباط‌شان با خانواده شهدا چطور بود؟

به شهید امیر حاج امینی که از شهدای دفاع مقدس هستند علاقه زیادی داشت. حتماً می‌دانید که تصویر پیکر خونین این شهید بسیار معروف است. حاج صیاد همین تصویر را قاب کرده بود و گاهی این عکس را به آغوش می‌گرفت و گریه می‌کرد. من وقتی تصاویر پیکر برادر شهیدم را دیدم، ناخودآگاه یاد شهید حاج امینی افتادم. آن قدر این شهید را دوست داشت که نحوه قرار گرفتن پیکرش هنگام ترور و شهادت، از نظر من به حالت شهادت حاج امینی شباهت دارد. برادرم وقتی به میانه می‌رفت، اولین کارش سر زدن به خانه مادر یکی از شهدای همشهری‌مان بود. این شهید و خانواده‌اش را بسیار دوست داشت و هربار به مادر شهید سر می‌زد. می‌گفتیم تو که خانه هر کسی نمی‌روی، چرا زیاد به این خانواده شهید سر می‌زنی؟ می‌گفت مادر شهید گردن همه ما حق دارد و باید به او سر بزنم. یکی از عادت‌های شهید صیاد خدایی رفتن به گلزار شهدای میانه بود. هر وقت آنجا می‌رفت، به مزار شهدا سر می‌زد.

از خصوصیات اخلاقی حاج قاسم سلیمانی هم ارتباط با خانواده شهدا بود، گویی مدافعان حرمی مثل برادرتان این اخلاق حسنه را از حاج قاسم یاد گرفته‌اند؟

برادرم هر وقت نام حاج قاسم را می‌شنید یا عکسش را می‌دید ناخودآگاه گریه می‌کرد. می‌گفت الان مطالبی از حاج قاسم گفته شده و همگی شنیده‌ایم، اما سال‌ها باید بگذرد تا بدانیم حاجی که بود و چه کارهایی انجام داد. معتقد بود هنوز برای شناخت حاج قاسم زود است.

اگر از شما بخواهند یک صفت اخلاقی حاج صیاد را نام ببرید، آن صفت چیست؟

قبلاً در صحبت‌هایم عرض کردم که اخوی هیچ وقت از موقعیتش سوء استفاده نکرد. بارها پیش آمده بود که می‌توانست صرفاً با یک توصیه مسئله‌ای را حل کند، اما می‌گفت قرار نیست نه من و نه هیچ کس دیگری از موقعیتش سوءاستفاده کند. یک مثال بزنم. من راننده اتوبوس هستم. دفترچه‌هایی داریم که پلیس راه روی آن ساعت تردد ما را ثبت می‌کند. یک‌بار که شب بود و من خالی بودم (مسافر نداشتم) ساعت نزدم. همان میانه بودیم که پلیس دفترچه‌ام را گرفت و فرآیند تحویل مجدد آن ۴۰ تا ۴۵ روز طول می‌کشید. آن موقع پدرمان در قید حیات بود. رفتم موضوع را به ایشان گفتم. پدر هم از حاج صیاد خواست کار من را راه بیندازد. حاجی با من آمد تا ببیند چه شده و چرا دفترچه‌ام را گرفته‌اند. خلاصه با هم رفتیم و مسئول آنجا که همشهری‌مان بود و حاجی را خوب می‌شناخت، بسیار احترام گذاشت و گفت اگر شما بخواهید دفترچه ایشان را پس می‌دهیم. تا این حرف را زد، انگار که حاجی به خودش آمده باشد گفت اگر به خاطر من این کار را می‌کنی نیازی نیست دفترچه را بدهید. فرآیند قانونی‌اش را طی کنید تا حقی ضایع نشود. خدا شاهد است به جای ۴۵ روز، دفترچه من دو ماه ماند و تازه رفتم از تهران تحویل گرفتم. پدرمان وقتی از موضوع خبردار شد گفت حاج صیاد تو بدترش کردی! حاجی هم گفت من از موقعیتم سوءاستفاده نمی‌کنم. هیچ فرقی نباید بین برادر من و دیگر راننده‌ها باشد.

خبر شهادتش را چطور شنیدید؟ گفته شده که یکی از دلایل ترور برادرتان ایجاد ترس در مردم و مسئولان است، به نظر شما کسانی که ایشان را ترور کردند توانستند به هدف‌شان برسند؟

خبر شهادت حاج صیاد را آقا صابر برادر دیگرمان که خلبان است زنگ زد و به من گفت. آن روز تازه از سرویس برگشته و به ابتدای تهرانسر رسیده بودم که صابر زنگ زد و خبر را داد. حالم بد شد، شوکه شده بودم طوری که تبخال زدم. سریع خودم را به خانه حاجی رساندم و دیدم واقعیت دارد. مظلومیت حاج صیاد قلب خیلی از مردمی که او را نمی‌شناختند به درد آورد، چه برسد به ما که او را از نزدیک می‌شناختیم. اما اینکه آیا دشمن به هدفش رسیده یا نه، اصلاً اینطور نیست. شما فیلم پسر شهید را دیدید، همانجا گفت دوست دارد راه پدرش را ادامه بدهد و یک پاسدار شود. من هم که سابقه جبهه دارم و الان سنی از من گذشته است، همین حرف پسر شهید را می‌زنم. مسئله برایم شخصی نیست که بگویم صرفاً به خاطر برادرم است، بلکه دشمن باید بداند اینجا هیچ کس از او استقبال نمی‌کند جز با زبان گلوله و آتش. همان زبانی که دشمن فقط آن را می‌فهمد و اینطور عزیزان ما را ناجوانمردانه ترور می‌کند.

> همین اواخر، ترکشی به گردنش خورده بود. طبق معمول به ما نگفت کجا این اتفاق برایش افتاده است. دکترها ترکش را از گردنش خارج کردند اما در همان بیمارستان کرونا گرفته بود. وقتی به خانه آمد خیلی طول نکشید که دوباره به خاطر بیماری کرونا بستری شد

محمد انصاری و بشیر حسینی در کنار قادر خدایی و فرزند شهید

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۴۹۸

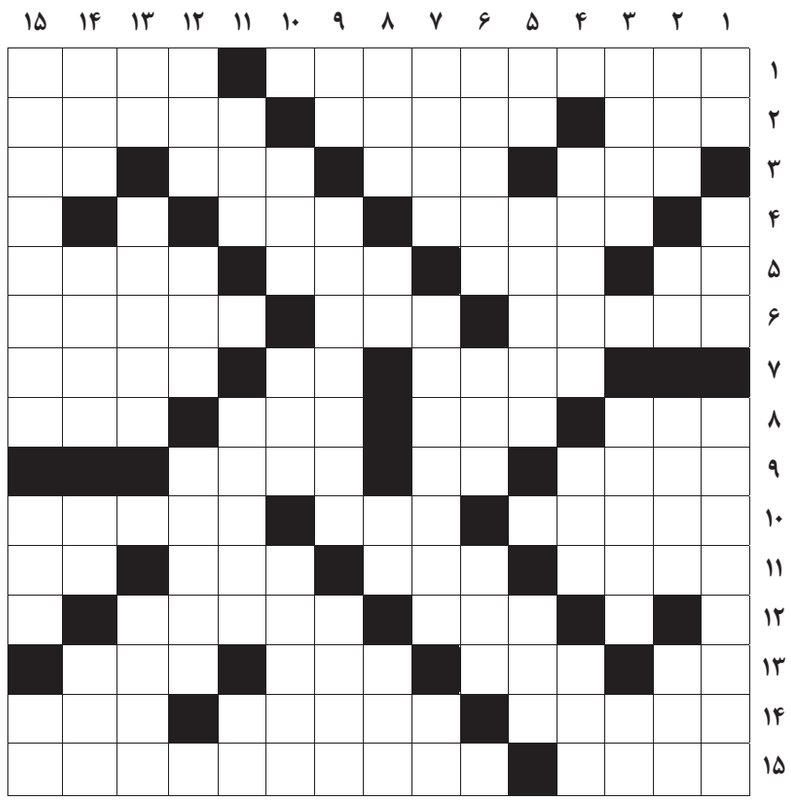

از راست به چپ

■ ۱- از چهره‌های ماندگار سینمای ایران- پول سیاه ■ ۲- نویسنده بذله‌گوی ایرلندی- مواد مذاب آتشفشانی- چراغ خوراک‌پزی قدیم ■ ۳- نقاشی- خاخام- هنگام افزایش دمای بدن تولید می‌شود- زیرپا مانده ■ ۴- نوعی آجر دانه درشت- جیوه ■ ۵- جواب دلسرد کننده- چین و شکن- آهک- انگورفروش ■ ۶- سه گروهان- درختی همیشه سبز- تفاوت و تمایز ■ ۷- حرکت و جنبش- برگ برنده- پسوند روستاها ■ ۸- موی گوسفند- رهبر سوریه- چای وارونه- غول یخی ■ ۹- پول چین- اولین نت- فاسد ■ ۱۰- روسری- از حروف انگلیسی- نوعی حیوان نقب زن ■ ۱۱- چاشنی پرتقال- سرسرا- زادگاه حضرت ابراهیم- ظرف فرورفته ■ ۱۲- چغندر پخته- از زیبایی‌های طبیعت ■ ۱۳- پراکندگی- تکان شدید- متضاد حضر- سگ بیمار ■ ۱۴- نرخ‌گذاری- دوبیتی- شعبه‌ای از دین بودایی ■ ۱۵- توله سگ شکاری- معادل فارسی چت روم

از بالا به پایین

۱- آشیانه پرنده- آلت برنج‌کوبی- ابزاری برای بازوبسته کردن پیچ ■ ۲- سدی در تهران- شامل همه- ماه عید فطر- یک ساعت ■ ۳- پیامبر زیبارو- خانم کارآگاه- ارجمندی ■ ۴- چراغ- کنده‌کاری- خوش‌پوش ■ ۵- کر و ناشنوا- نژاد مردم پرو- ماست چکیده ■ ۶- کمک‌کننده- از برج‌های فلکی- کف دست ■ ۷- فوتبال امریکایی- تفحص و جست‌وجو- عید ویتنامی‌ها ■ ۸- کشور صنعا- ویتامین جدولی- نیم‌تنه زنانه- خانه ■ ۹- یک و یک- نام سلطان محمدخدابنده پیش از آنکه مسلمان شود- افق‌ها ■ ۱۰- سوره هشتادم- پسر ادریس نبی- نوعی نقاشی ■ ۱۱- استخوان ران- پیشرو قافله زائران- دستگاه بافندگی ■ ۱۲- شکاف سر قلم- محصول نایین- ملازم ■ ۱۳- تکرار حرفی- سرخ مایل به قهوه‌ای- موش خرما ■ ۱۴- حرکت کرم‌گونه- نماز وحشت- سفید آذری- سنگ بیابان ■ ۱۵- کاری را بدون دقت و ظرافت انجام دادن- وحشت- کجاست؟

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۲				۹		
		۶			۴	۱		
		۳		۶	۵			
۱			۲					۸
۹						۳		۵
			۸					۹
	۶			۱			۴	
	۷			۳	۶			
	۴						۸	

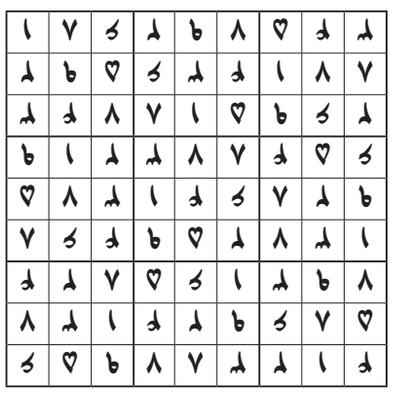

جدول کلمات متقاطع
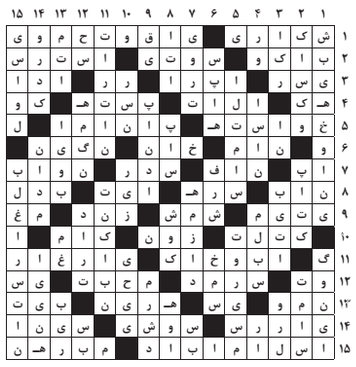
پاسخ جدول شماره ۶۴۹۷